

# چرا خبر نمی دهیم

مسعود بهنود

مدت هاست که قصد آن دارم که درباره استفاده ما از دنیای اینترنت و اطلاعاتی که از این طریق دریافت می داریم و اطلاعاتی که از این راه پخش می کنیم سخنی بگویم. الان برای آن نکته که در سر دارم مناسبتی پیدا شده است که فوری و فوری است و آن خبری است که از کشته شدن دانشجویی به نام حسین احمد زاده پخش شده است. خوب محملی شد برای آن چه می خواستم بگویم. اول با حکایتی شروع کنم که معمول این قلم است.

در سال های نخست انقلاب و وقتی خبر انفجار اطلاعات و گسترش انفورماتیک همه جا پیچیده بود سران حکومت هم که اصرار داشتند به جهانیان بگویند ما آن آخوندهای روزه خوان نیستیم همه به فکر افتاده بودند که سیستم خود را کامپیوتریزه کنند. از جمله آقای موسوی اردبیلی که در آن زمان رییس شورای عالی قضائی بود. یکی از برجسته ترین متخصصان کامپیوتر در ایران دکتر [...] برای این کار انتخاب شد و یکی از بهترین و قوی ترین کامپیوترها را برای دفتر ایشان پیشنهاد کرد. در جلسه ای که برای آشنا شدن آیت الله با این پدیده جدید تشکیل شده بود دکتر از حضرت آیت الله پرسید شما چه می خواهید از این دستگاه. ایشان جواب داد این کامپیوتر برای من چه می کند. دکتر گفت هر کار شما بخواهید. در این جا مقداری شوخی رد و بدل شد تا آن که بلاخره دکتر توانست بفهماند که ایشان باید خواست های خود را روشن بیان کنند تا بر اساس آن برنامه ریزی شود. ایشان تمام قوانین کشور را خواست تا به هر موضوعی که برخورد بداند که در کدام ماده و کدام قانون درباره آن چه آمده است. شدنی بود. قوانین جهان را هم می خواست باز با اندکی زحمت شدنی شود. رساله های همه مراجع را خواست باز دکتر گفت چشم. ولی کار به همین جا متوقف نماند و حضرت آیت الله خواستند که هر روز از موجودی قله کشور و موجودی ارزی کشور هم باخبر شوند. دکتر گفت بله امکان پذیر هست اما این اطلاعات آیا در جایی وجود دارد. آیت الله جواب داد من نمی دانم، چطور مگه. دکتر گفت خب اگر این اطلاعات در جایی نباشد و یا صلاح ندانند که در اختیار شما قرار دهند کامپیوتر هم نمی تواند کاری بکند. این جا بود که صدای آیت الله بلند شد که پس این چیست که این همه از معجزه اش صحبت می کنید، اگر قرار بود این اطلاعات در جایی باشد و من بخواهم که در گزارشی برایشان می فرستند و دیگر نیازی به کامپیوتر ندارم، من فکر کردم با داشتن این دستگاه از همه این نامه پراکنی ها نجات پیدا می کنم و هر چه بخواهم روی میزم هست.

شاید این مثال اغراق شده به نظر آید ولی به نظر می رسد که بعضی از ما فقط کمی دقیق تر از این با دنیای انفورماتیک روبرو می شویم و بعضی مان تصور می کنیم که از اینترنت به خودی خودی خبر می زاید. چنین نیست طبیعتا. ما باید به کسانی که در این بزرگراه اعجاب آور هستند خبر بدهیم تا آن خبر در سلول های اینترنت به سرعت و در کمال آزادی منتقل شود.

این سخن را می خواهم با حقیقت تلخی بیامیزم و آن هزینه های افشاگری است. این تصور که ما پنهان بمانیم و همواره عده ای پیدا شوند مانند اکبر گنجی و عماد باقی هزینه های افشاگری و روشنگری ما را به دوش بگیرند به طور طبیعی خواست غیر قابل مقدوری است، مگر این که هزینه ها را بین خود سرشکن کنیم تا از آن جریانی بزیاید. این سخن با همه تلخی خود در این زمان لازم می آید تکرارش، حتی اگر همه آن را بدانند. الان در موضوع دردناک مرگ خانم زهرا کاظمی دوپزشک به اندازه کافی و بیش تر از مقدورشان خطر کرده اند و در همان ساعت اول بردن تن نیمه جان خانم کاظمی به بیمارستان بقیه الله اعظم خبر را به بیرون رسانده اند و این در حالی است که همان طور که هفته پیش در نامه ای برای رییس کانون وکلا نوشته بودم و کیلان محترم ما جز معدودی حاضر نمی شوند که هزینه و خطری کنند و ریسکی بردارند. حتی وقتی روزنامه نگاران شجاعی داشتیم که آماده بودند که رنج آزارها را به جان بخرند باز حلقه هائی از واقعیت ها خالی می ماند. ما

روزنامه نگاران هم مانند آن کامپیوتر که به آقای اردبیلی دادند بدون اطلاعات کاری نمی توانیم کرد. اگر کامپیوتر کارش جمع کردن و دسته بندی کردن و منظم کردن اطلاعات است، روزنامه نگاران هم کارشان جمع و مرتب کردن اطلاعات و تنظیم تازه ای از آن است و در این حالت اینترنت وسیله ای مفیدی خواهد بود برای پخش و آزاد خبرها که مردم باید بدانند.

در این فضائی که ما در آن هستیم باید همه کسانی که در هر کجا هستند خود آماده باشند که اطلاعات خود را درباره مسائل که حساس است در اختیار اهل آن بگذارند تا از پخش و انعکاس آن اثری بزیاید. مثال روشن همین ماجرای کشته شدن حسین احمد زاده دانشجویست که روی سایت ها آمده و از جمله سایت دانشگاه امیرکبیر. در عجبیم که چرا اطلاعات درباره این دانشجو تکمیل نمی شود. بالاخره او دانشجوی کجاست، کدام دانشگده، کدام سال تحصیلی. کدام رشته. کی دستگیر شده است و...

و این حکایت فقط مربوط به ماجرای کشته شدن این دانشجو که کاش درست نباشد نیست بلکه به همه حوادثی می گذرد که دور و برمان جریان دارد. چرا یک مقام می تواند به این صراحت که در مورد مرگ خانم زهرا کاظمی اتفاق افتاد به افکار عمومی دروغ بگوید. چون تصور می کند می تواند راه های اطلاع رسانی را ببندد و کسی جرات ندارد جز به دلخواه او خبری را منتشر کند. قاضی مرتضوی را تصویری از دو پزشکی که به تصادف در بیمارستان بقیه الله اعظم حضور داشتند - اتفاقا از کادر آن بیمارستان نبودند - و شجاعت کردند و دیده های خود را منتقل کردند، از خانمی از کارکنان اوین که دلش به درد آمد از بلائی که سر آن زن بی پناه آوردند و خبری به بیرون رساند نداشت. اما این ها اتفاق افتاد و پرده دریده شد و حالا دروغ گویان گرفتارند. حالا تصور کنیم که اگر این سه نفر خطر نمی کردند و اطلاعاتی را که به تصادف ناظرش بودند منتقل نمی کردند خب چه می توانستند کرد اینترنت و دستگاه های خبرگزاری جهان. اطلاعات خود به خود از جایی نمی جوشد که.

باید قبول کنیم همه مان حتی کسانی که به جمهوری اسلامی اعتقادی از صمیم قلب دارند که تنها با انتشار اخبار بدکاری هاست که سیستم مطلوبشان اصلاح می شود، ما باید بپذیریم که از این پس هیچ اطلاعی درباره مسائل حقوق بشر و بدرفتاری هائی که با دستگیر شدگان و مردم می شود محرمانه نیست و از اسرار مملکتی نیست بلکه به خودی خود نکته لازمی است برای نجات ما از دست بدکاران و جلوگیری از بازی کردن عده ای معدود با سرنوشت مملکتیمان. هر خبر یک موشک است که به خانه بدکاران شلیک می شود.

این باور که در بعضی جوشیده که به راحتی و رایگان و با فشار یک دکمه اطلاعاتی هر چه هیجان انگیزتر به دست آورند و اگر مضمون آن به دلخواهشان نبود، به راحتی و با انتخاب یک اسم مستعار نویسندگان و تحلیلگران را نقد کنند و گاه آن ها را به ناسزا بگیرند و... تصویری به کل مخدوش است. در سراسر جهان به دست آوردن هر نوع اطلاعاتی برای افراد مستلزم هزینه ای است.

این ها همه توضیح واضح بود ولی گفتنش را لازم دیدم و مرا در زمینه استفاده ای که از وب لاگ ها و سایت های عمومی می کنیم و هیچ سهمی از هزینه های آنان به عهده نمی گیریم و هم درباره حضور ایرانیان در بزرگراه های اطلاعاتی و جهان ماهواره ای سخن های دیگر هم هست که در فرصتی دیگر خواهیم نوشت.